

بسم الله الرحمن الرحيم

چرا خداوند انسان را آفرید؟

«فلسفه آفرینش»

محقق:

محمد جواد دارمی

پل های ارتباطی با نویسنده:

www.irnoor.mihanblog.com

MR.darami@gmail.com

مقدمه:

سلام علیکم

هدف از نوشتن این کتاب این است که شما خوانندگان عزیز بدانید برای چه آفریده شدید و هدف از آفرینش خداوند چه بوده؟ ، از آنجای که این یکی از سوالاتی بود که تا چند وقت قبل ذهن من را درگیر خود کرده بود پس از رسیدن به جواب تصمیم گرفتم که جواب این سوال را به صورت یک کتاب به رشته تمریر درآورم تا شاید تشکری کوچک از خدا کرده باشم .

ذکات علم نشر آن است

پیامبر اکرم(ص)

محمد جواد دارمی

۲۱ / ۳ / ۸۹

مناجات نامه

خدای فویم ... پروردگارم ... مهربانم ... شکرگذارم همه لفظات فوشی را که برایم رقم زده ای .
شاکرم تمام لفظاتی که به مذاقم دشوار است اما می دانم که مرحله ای است برای تعالی من
... شکرگذارم برای صبری که در پذیرفتن این لفظات به من عطا می کنی ... فوب من ...
ممنونم از آنچه سر راهم قرار می دهی تا بینم و بشنوم و بفوهم . ممنونم از همه آنچه که
برایم می فواهی و همه آنچه از فواسته ام که با همه بزرگی و محبت اجابت می کنی . تو را
ستایش می کنم و سپاس می گویم برای توجه و عنایتی که به ما داری و برای پنبه های تازه
ای که به سوی ما و زندگیمان می گشایی . می دانم که شکرگذاری من هیچ گاه شایسته عنایات
و نعمتهای بی کران تو نخواهد بود ... اما باز تو را شکرگذارم که شکرگذاریت را بر زبانم جاری می
سازی و باز شاکرم که زبانی به من داری تا وسیله ای برای شکرگذاریت شود ... مرا یاری کن تا
همواره شکرگذار باشم ...

آمین یا رب العالمین

قبل از شروع کتاب بهتر است به چند سخن از بزرگان در مورد فلسفه آفرینش توجه کنیم تا به اهمیت این موضوع و این که این موضوع مشغله فکری خیلی از بزرگان بود پی ببریم...

به گفته مولوی:

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ماندهام سخت عجب کزچه سبب ساخت مرا ، یا چه بودست مراد وی از این ساختم

از کجا آمدهام، آمدنم بهر چه بود ، به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

شمس تبریزی نیز به مریدان خود چنین سفارش می‌کند.

«در بند آن باش که من کیم و چه جوهرم؟ و به چه آمدم و به کجامی‌روم؟ و اصل من از کجاست؟ و این

ساعت در چه‌ام؟ و روی به‌چه دارم؟

ارسطو نیز ضرورت سوال از راز هستی را به این صورت مطرح کرده‌است.

«آن کس با خود به مبارزه برخاسته است که نمی‌خواهد بداند از کجا آمده است و چیست آن ایده‌آل مقدس

که بایستی نفس خود را برای رسیدن به آن ایده‌آل تربیت نماید.»

فلسفه آفرینش از دیدگاه قرآن

قرآن مجید کتاب زندگی و نسخه تکامل و سعادت آدمی است؛ بنابراین بجا و ضروری است سوال های اساسی زندگی از دیدگاه قرآن بررسی و جواب داده شود. یکی از سوال های مهمی که همواره برای انسان مطرح بوده و هست فلسفه آفرینش است که یک سوال ریشه دار و اساسی است و بشر همواره می خواسته بداند برای چه آفریده شده است و هدف از زندگی چیست؟ وقتی به قرآن مجید مراجعه می کنیم چند دسته از آیات پاسخ سوال ما هستند که در این نوشتار مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

<یعبدون> از ماده عبادت به معنی اطاعت است؛ در کتب لغت از جمله <قاموس> و <صحاح> عبادت به معنای طاعت معنا شده است؛ مصباح اللغه آن را به معنی خضوع و انقیاد گرفته است؛ در کتاب شریف التحقیق فی کلمات القرآن المجید می خوانیم: اصل در ماده آن، نهایت تذلل در قبال مولا همراه با اطاعت می باشد؛ بنابراین نتیجه می گیریم معنای عبادت، اظهار خضوع و ذلت همراه با فرمانبرداری است. عبادت به عنوان فلسفه خلقت انسان برای تکامل و نزدیکی به خدای متعال که کمال مطلق است می باشد؛ بنابراین عبادت راه و وسیله است برای رسیدن به کمال نه اینکه هدف نهایی و غایب الغایات باشد بلکه هدف مقدماتی است و چون راه نزدیک شدن به کمال مطلق فقط یکی است و آن همان خط مستقیم است، لذا فرمود فقط برای عبادت خلق کردم و در سوره <یس> فرمود صراط مستقیم عبادت خداست؛ راه فقط یکی است و آن هم طریق عبادت و بندگی خداست.

غفلت اکثریت

در سوره اعراف می فرماید: <وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ> سوال می شود چرا اکثر جن و انس به جهنم می روند؟ چرا اکثریت دنبال غرض اصلی نیستند؟ مگر نه این است که خداجویی فطری بوده و دین مطابق فطرت آدمی است (برهان فطرت رجوع به کتاب اثبات خداوند) کما این که می فرماید: <فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ> پس رو سوی دین حق کن در حالی که ثابت و استوار بر آن هستی این سرشتی است که خدا مردم را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.>

جواب: حرکت در مسیر کمال و غرض اصلی منوط به شناخت و تصدیق مطلوبیت آن است؛ اما چون اکثریت کمال حقیقی را نمی شناسند و لذت رسیدن به آن را درک نمی کنند؛ لذا در صدد آن بر نمی آیند. هر چند یک امر فطری است؛ اما نیاز به بیداری و توجه دارد و در اکثر مردم نیازمند راهنمایی و بیدار کردن است کما این که یکی از وظایف انبیای الهی (ع) بیدار کردن فطرت آدمی است: <تا این که بخواهند عهد فطری او را ادا کنند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند.> به قول حضرت امام (ره) گرچه نقش انسانی مفطور به توحید است اما در اول و شروع زندگی با تمایلات نفسانی و شهوات حیوانیه نشو و نمو می کند و اگر انسان خود را تربیت نکند غرق در حیوانیت شده و هیچ یک از معارف الهیه در او بروز نمی کند و انوار فطری خاموش می شود. بنابراین انس بیشتر با مادیات و اعتبارات انسان را از فطرت الهی خود غافل می نماید و اثر این غفلت راه جهنم را می پیماید. حال ممکن است این سوال مطرح شود که چرا خدای متعال این غرایز حیوانی و مادی را در نهاد آدمی قرار داده است و به طوری که اکثریت را از هدف اصلی باز داشته است؟

در جواب به این سوال توجه به دو نکته در مورد کمال انسان لازم می باشد؛ نکته اول اینکه ارزش کمال انسان به اختیاری بودن آن است و سرّ اینکه می تواند از ملائکه سبقت گیرد همین مختار بودن طی مسیر کمال است و لازمه اختیار و انتخاب، وجود راه ها، کشش ها و انگیزه های مختلف است و اگر آدمی فقط یک گرایش می داشت و آن هم کشش به سوی خدای متعال، دیگر نمی توانست انتخابگر باشد و حال آنکه خصیصه و امتیاز اصلی انسان اختیار اوست؛ بنابراین ضرورت دارد تا کشش هایی در جهت مخالف عبادت و بندگی هم در او باشد تا خود یک طرف را انتخاب نموده و حرکت نماید.

نکته دوم، کمال انسان تدریجی و دارای مراحل است؛ یعنی در طول زمان به تدریج باید کسب نمود، مرحله به مرحله پیش رفت و در همه مراحل از قدرت اختیار برخوردار است تا انتخاب و طی همه مراحل آزادانه و با اراده و خواست او باشد.

با توجه به این دو نکته راز وجود گرایش های طبیعی و دنیایی در نهاد آدمی آشکار می گردد؛ زیرا فرض این است که انسان انتخابگر باشد و لازمه آن وجود کشش های متفاوت است تا راه ها متعدد گردد. همچنین رسیدن به کمال تدریجی در اثر گذشت زمان است؛ لذا اول انسان باید بتواند در این دنیا چند صباحی روزگار بگذراند تا زمینه تکامل او فراهم گردد و زندگی دنیایی نیازمند اسباب، وسایل و شرایط ویژه ای است. غرایز و میل های طبیعی انگیزه هایی هستند برای تهیه و فراهم نمودن این اسباب و وسایل؛ لذا وجود آنها برای ادامه حیات ضروری است و بدون آنها حیاتی نخواهد بود تا انسان در سایه آن راه خود را انتخاب نماید. به علاوه این میل ها زمینه ساز امتحان آدمی نیز می باشد.

پس گرایش های انسان را می توان به دو شاخه کلی تقسیم نمود: <یکی برای حفظ موجودیت و زندگی انسان در دنیا و دومی برای کسب کمال و طی مسیر اصلی. غایت اولی بقای انسان در دنیا و غایت دومی رسیدن به کمال و رحمت بیکران الهی است.>

شاخه اول خود به خود به فعلیت می رسد اما قسم دوم نیازمند توجه، تقویت و به فعلیت رساندن است. عده ای در اثر اشتغال زیاد به قسم اول، از قسم دوم غافل مانده و از کمال و رحمت محروم می شوند و در نتیجه رستگار نمی شوند.

امتحان

دسته دیگری از آیات قرآن کریم فلسفه خلقت انسان را امتحان و ابتلا بیان می فرماید: <هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا؛ و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوره) آفرید و عرش (و حکومت) او بر آب قرار داشت تا (به خاطر اینکه) شما را بیازماید که کدام یک از حیث عمل بهترین هستید.>

<الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ؛ کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامین عمل بهتری دارید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.> در این دو آیه علت آفرینش امتحان انسان ها بیان شده است. حتی قرآن کریم نعمات و زیبایی های زمینی را هم به خاطر

امتحان خلق فرموده است کما اینکه می فرماید: >أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛
همانا ما هر آنچه روی زمین است آرایش و زینتی برای آن قرار دادیم تا انسان ها را بیازماییم که کدامیک
بهترین عمل را دارد

منظور از امتحان چیست؟

منظور از ابتلا و بلا همان امتحان و آزمون است، و امتحان گاه به خیر است و گاه به شر و مصیبت و هر آنچه
خدای متعال با آن بندگان خود را آزمایش کند بلا خواهد بود و امتحان حضرت حق یعنی همین امتیاز واقعی
بشر از یکدیگر است؛ پس نتیجه آزمایش الهی جدا شدن شقی از سعید است.

غرض از امتحان چند چیز می تواند باشد: یکی اینکه برای کسب علم و رفع جهل باشد؛ یعنی امتحان گیرنده
می خواهد به وسیله امتحان کسب آگاهی نماید. این غرض در مورد امتحان الهی صادق نیست؛ زیرا عالم به
همه چیز است و نیازی به کسب علم ندارد؛ >إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ همانا خدا به راز درون سینه ها
دانا است >. <يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ؛ خیانت چشم ها و آنچه دل ها پنهان می دارند، می داند.>
گاهی هم امتحان برای رفع جهل نبوده بلکه برای تقویت و به فعلیت رساندن استعداد است؛ یعنی امتحان
گیرنده می خواهد به این وسیله قوه و استعداد های نهفته را به فعلیت رسانده و آشکار نماید؛ بنابراین می توان
گفت اصل آزمایش، فراهم نمودن زمینه برای افعال اختیاری است تا آنچه پنهان است آشکار گردد و استعداد
پرورش یابد؛ یعنی امتحان زمینه ای می شود برای از قوه به فعل رساندن و تکمیل نمودن. خداوند که به وسیله
بلاها و سختی ها انسان ها را امتحان می کند برای این است که در پرتو بلاها هر کسی را به کمالی که لایق آن
است برساند و هر یک از این مسائل جنبه ای از فرد را می سازد. ابتلائات الهی تمریناتی برای پرورش و تقویت
روح آدمی است لذا کسانی که استعداد ظرفیت و توان بیشتری دارند سهم بیشتری از بلاها را دارند.

بنابراین دنیا همچون مدرسه و باشگاهی، گذرگاه آموزشی و پرورشی است نه اقامتگاه ابدی و التذازی؛ لذا هر اندازه انسان در این سرای به دنبال لذات و خوشگذرانی باشد به همان مقدار از هدف اصلی و کمال حقیقی دور خواهد ماند و در مقابل تحمل سختی ها به خاطر خدا، سعادت انسان را دربر خواهد داشت. طبق آیات و احادیثی که بیان شد امتحان و آزمایش علت آفرینش می باشد؛ اما همانطور که گذشت و علت آفرینش فقط عبادت حضرت حق بیان شد. این آیات و روایات چگونه با حصر آیه شریفه > وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ < قابل جمع است؟

امتحان جزئی از عبادت و اطاعت است؛ معیار سنجش و ملاک ارتقا و عبور از مراحل مختلف تعبد و بندگی امتحان و ابتلاست. با امتحان میزان تعبد مشخص و نمایان می شود و امتحان های کوچکتر انسان را برای امتحان های سخت تر و مراحل بالاتر طاعت آماده و مستعد می کند. همانطور که بیان شد منظور از عبادت در آیه شریفه فرمانبرداری و انقیاد همراه با خضوع است و دارای مراحل و مراتبی است و تسلیم و انقیاد در برابر قضای الهی و امتحانات سخت نشانه مراحل بالای طاعت و بندگی است. بنابراین امتحان هم نمی تواند علت نهایی آفرینش باشد و همچون عبادت وسیله و مسیر و مقدمه کمال می باشد.

خلافت و جانشینی

از آیات مربوط به خلافت آدم در سوره مبارکه بقره چنین به دست می آید که غرض از خلقت انسان خلافت و جانشینی خدای متعال است و چون خدای سبحان می خواست جانشینی در زمین داشته باشد انسان را آفرید > اذ قَالَ رَبِّيَكَ لِلْمَلَكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يَفْسُدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ؛ و هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم (قرار دهنده ام) گفتند: > آیا در زمین کسی که در آن فساد می کند و خون می

ریزد قرار می دهی؟ و حال آنکه ما تسبیح و حمد و تقدیس تو می کنیم. فرمود همانا من چیزی را که شما نمی دانید می دانم.>

بنابراین آیه شریفه فلسفه آفرینش انسان جانشینی خداست و چون خدا می خواست خلیفه ای داشته باشد آدم را خلق فرمود.

این آیات دلالتی بر انحصار خلافت بر حضرت آدم ندارد بلکه جمله <أتجعل فیها من یفسد فیها...> دلالت می کند که خلافت منحصر در آدم علیهاالسلام نیست؛ زیرا او معصوم بود و جا داشت خداوند بفرماید: <آدم خونریزی و افساد نمی کند در حالی که خداوند افساد انسان را رد نکرد پس خلافت منحصر در حضرت آدم نیست. البته این بدین معنی نیست که همه انسان ها، بالفعل خلیفه خدا باشند بلکه نوع انسان امکان و استعداد خلافت را دارد و با کسب ملاک های خلافت به چنین مقامی نائل می شود و این ملاک آراستگی به علم اسما است و کسانی که از آن بی بهره اند از خلافت الهی محروم و بی نصیب هستند.>

همچنین بیان مطالب در قالب جمله اسمیه <انی جاعل> نشانه استمرار است و این دلالت می کند که خلافت مقطعی و مختص حضرت آدم نبوده است بلکه استمرار دارد و تا وقتی که زمین و نظامی هست خلیفه خدا هم وجود دارد.

حال این سوال مطرح می شود که چرا خدا خواست خلیفه ای داشته باشد؟ مگر او از زمین غایب است که بخواهد دیگری به جای او و در غیاب او جانشینی نماید؟

جواب این است که او بر همه چیز محیط است و همه جا حضور دارد و نزدیکترین چیز است بنابراین غیبتی مطرح نیست بلکه مشیت الهی بر این تعلق گرفته است مخلوقی داشته باشد که با اراده و اختیار خود در سایه علم و تعبد اسما و صفات الهی را در خود پیاده نماید و اراده و خواست خود را در اراده حضرت حق فانی کند و

متصل به دریای بیکران الهی گردد و کارهای خدایی کند و خدای سبحان به مقتضای کرم و رحمت خود خواسته است از قدرت و کمال بی نهایت خود به دیگران نیز عطا فرماید و خلافت الهی نیز گامی در جهت تکامل است و مرتبه برتری از سلوک است.

عبادت و ابتلا و امتحان انسان را به خلافت الهی سوق می دهد و متعبدترین، صابرترین و با ظرافت ترین ها به مراتب و مراحل بالای خلافت الهی بار می یابند همچون انبیا، اولیا و اوصیا (ع).

اینک اگر در برخی روایات، حضرات معصومین(ع) علت خلقت بیان شده اند به خاطر این است که آنها بهترین امتحان ها را می دهند و عالی ترین و کامل ترین عبادت از آنها صادر می شود و لذا به معنای واقعی کلمه خلیفه الله و جانشینان تام حضرت حق هستند. خلافت هر چند نتیجه و اثر عبادت و امتحان است اما نمی تواند غایت نهایی باشد چون در مورد غایت نهایی <چرا> جا ندارد؛ اما در مورد خلافت نمی توان سوال کرد چرا خدا می خواست خلیفه داشته باشد؟ جواب این است که رحمت و فیاضیت الهی که عین ذات اوست اقتضا دارد که خدا بیشترین لطف و عنایت را داشته باشد و مقام خلافت عنایت رحمانی است. اینکه در سوره مبارکه هود می فرماید: <الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...> استفاده می شود مشمول رحمت الهی شدن علت خلقت است و این را می توان غایت الغایات گرفت. بنابراین رحمانیت حضرت حق علت خلقت انسان است و انسان مادامی که در جهت کسب رحمت الهی قدم برمی دارد در راستای فلسفه خلقت گام برمی دارد. در غیر این صورت در گمراهی و خسران است.

کامل بودن خداوند یکتا

در آخرین مطلب بالا گفتیم که این رحمت خدا است که خواست بر روی زمین خلیفه و جانشینی داشته باشد

پس این سوال پیش می آید که خدا به انسان نیاز داشته تا اثبات کند که رحیم است؟

جواب خیر است خداوند نیازی به انسان ندارد هدف مندی همیشه با نیاز تلازم ندارد، بلکه به هر میزان

موجودی کامل تر و بی نیازتر باشد به رفع نیاز دیگران بیشتر اقدام می کند و این از ویژگی ها و نشانه های

موجود کامل و مهربان است. برای آگاهی بیشتر در این باره خوب است به مطالب زیر توجه کنید:

درباره خدا این سؤال روا نیست که خدا هدفش از خلقت چه بود. چرا روا نیست؟ برای این که اگر فاعل ناقص

باشد حتماً هدفی دارد که برای رسیدن به آن هدف کاری را انجام می دهد، بین این فاعل و آن هدف کار

واسطه است، تا فاعل کمال خود را بازیابد. اما اگر آن فاعل نامتناهی و کمال محض بود، کمبودی ندارد تا کاری

انجام دهد و بوسیله آن به مقصد برسد.

در سوره ابراهیم فرمود: «إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ ابراهیم (۱۴)، آیه ۸.

اگر همه مردم روی زمین کافر بشوند نقصی بر خدا وارد نیست و کمبودی برای خدا ایجاد نمی شود.

بعضی ها کاری را انجام می دهند برای این که سودی ببرند، مثلاً کسی خانه ای را می سازد که در آن سکونت

کند یا خانه ای می سازد که بفروشد و از آن سود ببرد. غرض از خانه سازی در اینجا، سود بردن صاحب خانه

است. گاه هدف از ساختن این بنا سود بردن نیست، جود کردن است، مثل کسی که وضع مالی اش از راه حلال

درست است، مسکن دارد و در عین حال برای دانشجویان خوابگاه می سازد. او سودی نمی برد ولی جود

می کند، اگر این کار را نکند ناقص است، سخا ندارد، چون می خواهد به جود و سخا که یک کمال است برسد

خوابگاه می سازد.

پس بعضی‌ها ناقصند، کار انجام می‌دهند تا سود ببرند، بعضی‌ها ناقصند کاری انجام می‌دهند تا جود کنند. ذات اقدس اله نه از قسم اول است نه از قسم دوم، نه جهان را آفرید که سودی ببرد (یک) و نه جهان را آفرید که جودی کند [که اگر نکرده بود ناقص بود معاذالله. او «عَنْیُّ عَنِ الْعَالَمِینَ» است. کسی که هستی محض و کمال صرف است کمبودی ندارد تا کاری را انجام دهد و آن کمبود را رفع کند؛ بلکه چون عین کمال است، جود و سخا از او ترشح می‌کند و نشأت می‌گیرد. او خودش هدف است و عین‌الهدف، منزّه از آن است که هدف داشته باشد

منابع:

فلسفه آفرینش از دیدگاه قران (مرتضی موحدی)

جوادی آملی، عبدالله، توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ص ۶۱ و ۶۲.

<http://www.rss.nahad.ir>

به زودی از این نویسنده

چرا خداوند انسان را آفرید؟

اثبات معاد «روز قیامت»

اثبات توحید «یگانگی خداوند»

اثبات خداوند «وجود خدا»

خواننده گرامی شما می توانید با مراجعه به وبلاگ این نویسنده (محمد جواد دارمی) به سایر

کتاب ها از دیگر نویسندگان نیز دسترسی پیدا کنید

WWW.IRNOOR.MIHANBLOG.COM

تقدیم به فاطمه زهرا (ع) به امید گوشه پشیمی